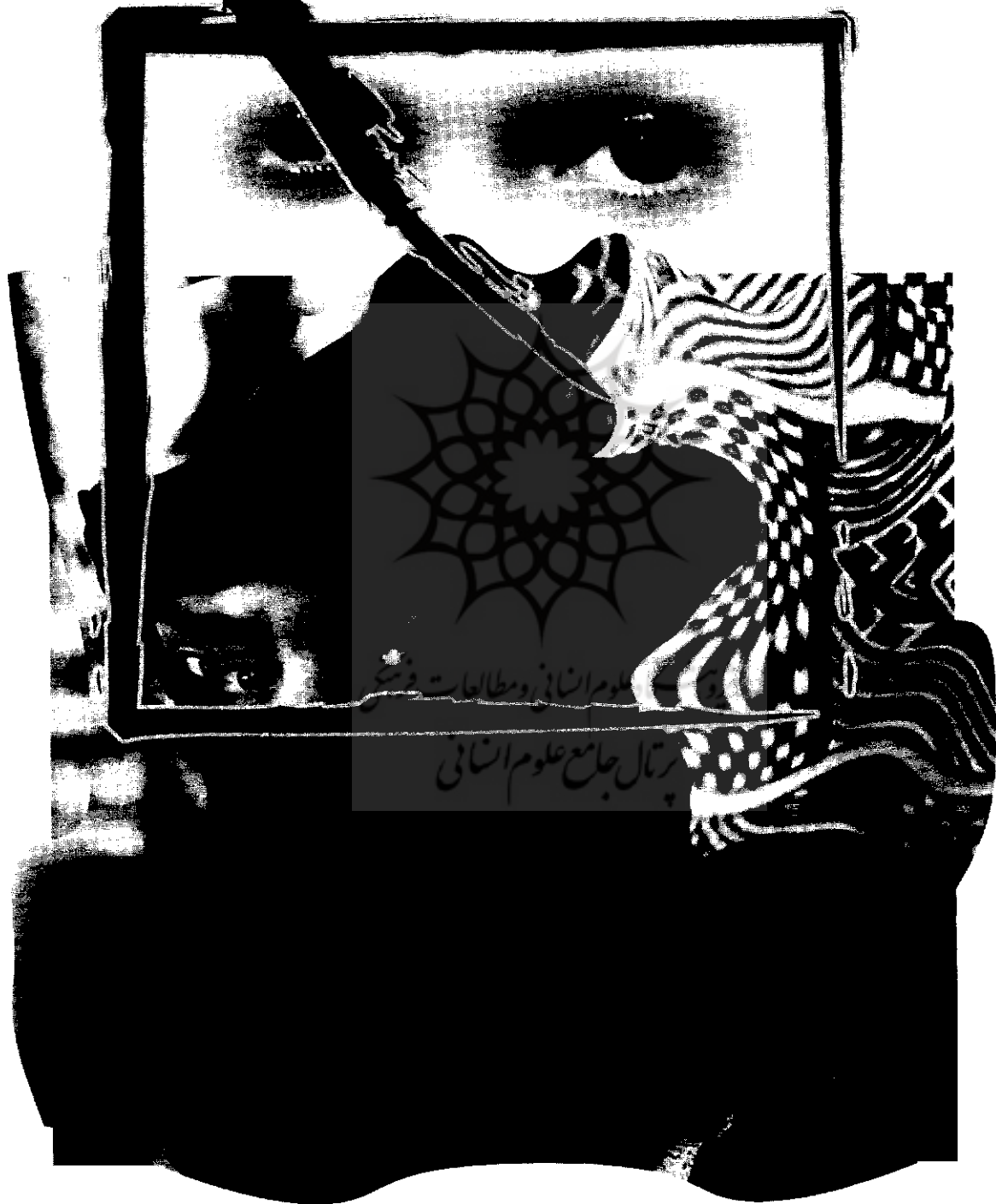


تجدد و ترور در برابر معنویت

دکتر حسین سلیمانی



بعضی معتقدند که مدرنیته به معنی رخت برپستن معنویات از جامعه بشری است و آن همچون سیل عظیمی به جان معنوی و الهی وارد شده و همه دارایی‌ها و سرمایه‌های معنوی و ماوراءالطبیعی بشر را با خود برده است و دنیای کنونی، دنیای کاملاً سرد و بی‌روح و تاریک است و در آن همه افراد بشری به شکل ربات‌ها و ماشین‌های کوچکی درآمدند که برای حفظ جامعه به عنوان یک ماشین بزرگ، ایفای نقش می‌کنند. آن‌ها راه‌هایی از این وضعیت را بازگشت به باورهای معنوی و دینی پیش از دوره جدید می‌دانند.^۱

بعضی دیگر مدرنیته را نشانه بلوغ فکری بشر می‌دانند که در پرتو آن زندگی افسانه‌ای و اسطوره‌ای بشر جای خود را به زندگی معقول و منطقی و واقعی داده است. دوره‌ای که بشر هویت و حقیقت وجودی خویش را به عنوان موجودی صاحب عقل و منطق شناخته است و به روشنی دریافته است که اگر اعمال او بر بنیاد عقل و منطق و علم تنظیم شود، می‌تواند زندگی دنیوی بهتر و مرفه‌تری داشته باشد و به ابزارهای رفاهی بیش‌تری دست یابد و از وضعیت رقت‌بار و بربریت ناهنجار جامعه خرافه‌ای و اسطوره‌ای رهایی یابد و جامعه خویش را به بهشتی تبدیل کند که در شأن و مقام بشر به عنوان موجود صاحب عقل است بنابراین، اگرچه در جهان مدرن، هنوز نقایص و معایب بزرگی وجود دارد ولی نسبت به دوره‌های قبلی تاریخ بشری، تکامل و ترقی چشمگیری را در عرصه‌های مختلف زندگی اعم از سیاسی و اخلاقی و علمی و فرهنگی و اقتصادی و غیره نشان می‌دهد.

در جوامعی که در دوره‌های بربریت تاریخ بشری وجود داشتند، از آن‌جا که منطق و علم و عقل حاکمیت نداشت و زندگی فردی و جمعی بر بنیاد اصول و قواعد خرد و منطق تدبیر نمی‌شد، بلکه بیش‌تر بر اساس موهومات و خرافات استوار بود، مسأله‌ای به نام حقوق بشر، تساوی حقوق زن و مرد، آزادی بیان و اندیشه، دموکراسی و حاکمیت خرد جمعی در تدبیر امور جامعه مطرح نبود، همه این موضوعات و مسائل به دوره مدرن اختصاص دارند. به تعبیر دیگر، در دوره جدید، بشر به این حقیقت نائل می‌شود که بهترین زبان و روش برای تدبیر زندگی فردی و جمعی، نه زبان و روش اسطوره‌ای و

تمثیلی و رمزی، بلکه زبان و روش علمی و منطقی و ریاضی است. با توسل به همین زبان و روش است که می‌توان میان همه افراد بشری و خصوصاً همه شهروندان یک جامعه به رغم همه اختلافاتی که در اعتقادات و علایق و سلیق دارند، اتحاد و انسجام ایجاد نمود. چون این زبان تنها ملاک برای تفاهم است.^۲

اکنون به بررسی این نظریات می‌پردازیم و در چند نکته آن را به روشنی معلوم می‌سازیم:

۱. شک نیست که تاریخ مدرن، تاریخ عقلانیت است. منظور از عقلانیت، به کار بستن عقل و منطق در تدبیر زندگی انفرادی و اجتماعی است. اختلاف میان رفتار معقول و نامعقول بر هیچ خردمندی پوشیده نیست و از این حیث، میان جامعه و فرد هیچ تفاوتی وجود ندارد، یعنی همان‌طور که میان کسی که اهل منطق و اندیشه است و کسی که نیست اختلاف آشکار وجود دارد، میان جامعه‌ای که عقل‌مدار و منطق‌محور است و جامعه‌ای که این‌گونه نیست، هم تفاوت روشنی وجود دارد. عقل سلیم و متعارف معمولاً انسان و جامعه عقل‌محور و منطق‌مدار را بر انسان و جامعه‌ای که این ویژگی را ندارد، ترجیح می‌دهد. پس، از این حیث می‌توان تاریخ مدرن را کامل‌تر از تاریخ گذشته زندگی بشری تلقی کنیم؛ تاریخی که سرشار از خرافات و موهومات بود و بشر نه بر بنیاد عقل‌محوری و واقع‌نگری بلکه بر اساس توهمات و تخیلات پوچ خود زندگی می‌کرد و بر اساس همین توهمات، برای جهان خدایان بی‌شماری قائل می‌شد و یا برای بعضی از این خدایان مراسم قربانی را برگزار می‌کرد تا از خشم آن‌ها ایمن بماند. این قربانی می‌توانست یک نوع حیوان و یا حتی خود انسان باشد. اگر یکی از خدایان به نماینده خود در یکی از معابد فرمان می‌داد که باید پسر یا دختری از فلان خانواده یا قبیله قربانی شود، این فرمان توهمی و تخیلی باید در اولین فرصت انجام می‌شد تا مشمول غضب آن خدا واقع نشوند، البته این آثار بدوی هنوز در بعضی از جوامع شرقی وجود دارد.

۲. سلطه تجدد و مدرنیته به عنوان جهانی معقول و منطقی، تا به جایی رسیده است که جاذبه‌های آن نه تنها باورهای اسطوره‌ای و خرافه‌ای مردم را، بلکه باورهای الهی و دینی مردم را کم‌رنگ نموده است. از این حیث باید

بشر جدید اگرچه از لحاظ علم و تکنولوژی جدید بر بشر قدیم برتری دارد ولی نمی‌توان ادعا کرد که از لحاظ فضایل معنوی و اخلاقی و دینی نیز بر بشر قدیم برتری دارد و چه‌بسا که در این جنبه نه تنها پیشرفتی نداشته بلکه حتی تنزل نموده و به انحطاط گراییده است

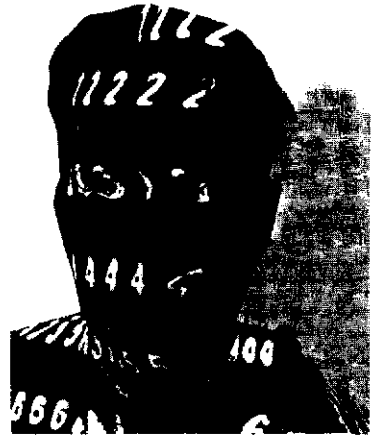
خردسالان و غیره. ترور و تروریسم به خاطر چهره قبیح و مخوف و ناجوانمردانه‌ای که دارد، در همه ادیان و نزد همه خردمندان شدیداً مورد نکوهش قرار گرفته و کاملاً طرد شده است. آن‌چه بشر، پیش از این آرزو داشت و هم‌اکنون نیز آرزومند آن است همانا از بین رفتن جهل، کشف حقیقت، رهایی از عالم ظلمت و رسیدن به عالم نور است تا در پرتو نور علم و ورود به جهان روشنائی، جمیع علل و عواملی که جامعه بشری را به ورطه نابودی و هلاک می‌کشاند و باعث از بین رفتن صلح و سفا و سازش و آرامش میان همه انسان‌ها می‌شود، برای همیشه تاریخ نابود شود و همه انسان‌ها به رغم اختلافاتی که از لحاظ فکری و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و غیره دارند، به عنوان انسان، در کمال صلح و دوستی کنار هم زندگی کنند. از این رو می‌توان گفت که جهانی شدن تجدد از آرزوهای مهم بشر است و امروزه ادعا می‌شود که تجدد به سرعت در حال جهانی شدن است و بشر به آرزوی دیرینه خود نزدیک می‌شود.

بدیهی است که آرزوی دیرینه بشر برای یک‌پارچه شدن جهان و ایجاد اتحاد و ارتباط آسان‌تر و پیش‌تر، تا آغاز دوره جدید به خاطر عدم امکانات، قابل تحقق نبود؛ در دوره جدید با رویکرد جدید غرب به زندگی و با تحولات ناشی از نگرش جدید بشر غربی به عالم و آدم، قابل تحقق شده است، ولی آیا به‌راستی چنین جهانی، همان جهان مطلوب و ایده‌آل است؟ و آیا بشر که طالب دهکده شدن جهان بود، دست‌یابی به جهان کنونی را آرزو می‌کرد؟

بدیهی است که بشر، چه بشر قدیم و چه بشر جدید، سودای جهانی را در سر نداشت و ندارد که در آن علل و عوامل وحشت و اختلاف نه‌تنها ریشه کن نشده بلکه به مراتب بیش‌تر و عمیق‌تر شده است؛ چرا؟ چون اگرچه به برکت علم و تکنولوژی جدید، دهکده شدن جهان آسان شده است ولی باز به برکت همین علم و تکنولوژی، ابزارهای پیشرفته و مدرنی برای سلطه‌طلبی‌های بشر

گفت معنویات به تدریج کم‌رنگ و محو شدند، معنویاتی که بر بنیاد باورهای وحیانی و الهی استوارند. وقتی گفته می‌شود جهان از معنویات فاصله گرفته یا تهی شده است، منظور فقط جهان متجدد نیست، بلکه جهان سنتی نیز مدنظر است بنابراین، جامعه سنتی را نمی‌توان آلت‌رناتیو جامعه مدرن و متجدد، به شمار آورد. چه‌بسا که جامعه و جهان سنتی، از حیث تهی‌بودن از معنویات، از جامعه مدرن سبقت گرفته باشد. ناگفته نماند که کم‌رنگ شدن معنویات در جهان کنونی، صرفاً معلول مدرنیته و تجدد نیست بلکه چگونگی ساختار سیاسی و اخلاقی و اجتماعی و دینی جهان سنتی نیز در آن نقش مهمی دارد. منظور از معنویات، معنویات رسمی و متداول که به وسیله گروه خاصی به نام واعظان یا روحانیون تبلیغ می‌شود نیست، که بی‌شک هر جامعه‌ای از آن بهره‌مند است بلکه معنویات به معنی راستین کلمه که ریشه در عصاره و جوهره وجودی بشر دارد و به آن وسیله انسان مقام شامخ انسانیت خود را درک می‌کند و امتیاز حقیقی آدمیان از جانوران مشخص می‌شود بنابراین، اگر امروزه از تقابل جهان معنوی با جهان مدرن سخن به میان می‌آید و از آن به عنوان آلت‌رناتیو جهان ماشینی کنونی دفاع می‌شود، منظور، جهان تحت سیطره مسیحیت قرون وسطایی یا جهان زیر سلطه اسلام خلفای اموی و عباسی و غیره نیست، بلکه جهان راستین آدمیان حقیقی و جامعه متشکل از فرشتگان زمینی است که چه‌بسا تحقق آن دشوار و ممتنع باشد، یعنی هر چند از لحاظ ذاتی و ماهوی محال نیست ولی ممتنع‌الوقوع است و این امتناع پیش‌تر به خاطر بُعد جانوری وجود بشر است که گفته می‌شود: آدمیزاده طرفه معجونی است که از فرشته سرشته شده و از حیوان.

۳. شک نیست که یکی از اعمال زشت و غیرقابل توجیه بشری در جهان متجدد پدیده شوم ترور است. ترور یعنی کشتن مخفیانه و غافلگیرانه انسان‌ها اعم از گناه‌کاران و بی‌گناهان، دوستان یا دشمنان، مردان یا زنان، بزرگسالان یا



کند یا سعادت و خوشبختی همه اینای بشر را تأمین نماید و البته به آسانی می‌تواند جهنمی را ایجاد کند که در تاریخ گذشته بشر هرگز سابقه نداشته است.

۵. بی‌انصافی است که ما خدمت بزرگی را که علم و تکنولوژی جدید به بشر کرده است و رفاه و پیشرفت چشمگیری که به وسیله این علم و تکنولوژی برای بشر حاصل شده است را انکار کنیم و سطح و کیفیت زندگی بشر جدید را با بشر قدیم یکسان بدانیم، ولی سخن بر سر آن است که به رغم این رفاه و پیشرفت معجزه‌آسایی که در عرصه‌های مختلف جامعه حاصل شده است، بشر جدید آن چنان غرق در استذال و وحشت و اضطراب ناشی از این سبک مدرن زندگی گردیده است که شاید خوشی‌ها و لذت‌های رنگارنگ این سبک زندگی را ناچیز بداند بلکه به همان نسبت که علم و تکنولوژی جدید، ترقی بیش‌تری می‌کند، بر دل‌واپسی‌ها و اضطراب‌های بشری نیز افزوده می‌شود و بر اساس ضرب‌المثل عامیانه که هر که بامش بیش، برفش بیش‌تر، می‌توان گفت که هر قدر ابزارهای مدرن برای رفاه بشر، بیش‌تر اختراع شوند، به خاطر سوء استفاده‌های فرصت‌طلبان و بداندیشان از این ابزارها، حیات بشری هر چه بیش‌تر و ساده‌تر مورد تهدید قرار گرفته و جهان به بحران وسیع‌تر و بیش‌تری گرفتار می‌شود. یکی از نمونه‌های این بحران عظیم، قتل و کشتاری است که با کوبیدن هواپیماهای غول‌آسا به برج‌های بلند، به آسانی و در مقیاسی وسیع و به بهانه‌های واهی صورت گرفته است و این همان حرکت تروریستی و فاجعه‌باری است که دنیای کنونی به آن گرفتار شده است.

۶. شک نیست که پدیده ترور، منحصر به دوره جدید نمی‌شود بلکه در سراسر تاریخ بشری چنین پدیده‌ای وجود داشته است، یعنی وقتی به تاریخ بشری رجوع می‌کنیم می‌توانیم اقوام و مللی را بیابیم که حاکمان آن‌ها برای از بین بردن دشمنان یا دوستان مزاحم خود از همین شیوه ترور استفاده می‌کردند اما آن‌چه تروریسم جدید را

اختراع گردیده و در اختیار قدرت‌طلبان و دنیاپرستان و بداندیشان قرار گرفته است و با این ابزارها سلطه‌طلبی و فزون‌خواهی احتمالاً محدود بشر عصر قدیم، اکنون بسیار وسعت یافته است. بشر جدید اگرچه از لحاظ علم و تکنولوژی جدید بر بشر قدیم برتری دارد ولی نمی‌توان ادعا کرد که از لحاظ فضایل معنوی و اخلاقی و دینی نیز بر بشر قدیم برتری دارد و چه‌بسا که در این جنبه نه تنها پیشرفتی نداشته بلکه حتی تنزل نموده و به انحطاط گراییده است. برای نمونه می‌توان به انواع جنگ‌ها و کشتارهای دوره جدید که به بهانه‌های مختلف صورت گرفته و نیز به جریان‌های رنگارنگ استعماری اشاره نمود. این نمونه‌ها و نمونه‌های دیگر گواه آن است که بشر جدید، هر چند صاحب علم و تکنولوژی جدید شده ولی متأسفانه معنویت لازم و کافی را برای تصاحب این علم و تکنولوژی و نیز شایستگی لازم را برای به‌کار بردن ابزارهای مدرن، کسب نکرده است و به تعبیر ساده و عامیانه، تکنولوژی جدید در دست بشر جدید که جهل و جنون او بیش‌تر شده است، همانند شمشیر تیز و عریان در دست زنگی مست است.

۴. تجدد، به هر علتی و به هر وسیله‌ای که جهانی شود شک نیست که بهشت موعودی نخواهد بود که فلاسفه جدید در ابتدای دوره جدید به مردم نوید می‌دادند، بهشتی که در آن، بشر چیزی جز رفاه، آسایش، امنیت، آرامش، رعایت حقوق دیگران، عدالت جهانی و بر صدر نشستن انسان را نخواهد دید ولی متأسفانه آن‌چه تاکنون اتفاق افتاده است و تاریخ جدید و معاصر گواه آن است، غیر از ادعاهای بلندپروازانه متفکران اوایل دوره جدید است و حقیقتی که در تاریخ جدید و معاصر غرب به اثبات رسیده این است که بشر هر قدر هم در حوزه علم و تکنولوژی و در زمینه‌های گوناگون اجتماعی و اقتصادی و غیره پیشرفت چشمگیر و معجزه‌آسا کند، مادامی که به مقام تهذیب نفس و خودسازی و معنویت نائل نشده باشد، هرگز موفق نخواهد شد جهان را تبدیل به بهشت



باشد نه ابزار و انسان بماند انسان باید محور و مدار همه معادلات و محاسبات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و غیره باشد، ولی آن‌چه تاکنون اتفاق افتاده و می‌افتد، خفت و ذلت و حقارت انسان است، چنان‌که گویی در جهان متجدد به هر چیزی توجه می‌شود جز به مقام انسانیت و کم‌ترکسی از خود می‌پرسد که قضیه چگونه وارونه شده است؛ قرار بود علم و تکنولوژی جدید در خدمت بشر و ابزاری برای تحکیم مقام و موقعیت انسانی باشد در صورتی که این انسان است که همچون ابزاری بی‌اراده در خدمت تکنولوژی جدید قرار گرفته است. قرار بود جهانی ساخته شود که در آن همه انسان‌ها در سایه پیروزی بر طبیعت، در کمال آرامش و آسایش زندگی کنند و همه اقوام و ملل به‌رغم اختلافات دینی و فرهنگی و اجتماعی و جغرافیایی و غیره، بر اساس اصل انسان‌محوری، در کنار یک‌دیگر زندگی آرام و مسالمت‌آمیزی داشته باشند، در صورتی که در پرتو تجارت و سرمایه‌داری آزاد و قدرتمند شدن کسانی که به اصطلاح معادلات تجاری و اقتصادی دقیق‌تر و قوی‌تری داشته‌اند، ابزارهای مدرن زور و ارعاب جنبه انحصاری پیدا کرده است و این عده از افراد در میان همه ملل از وسایل پیشرفته نظامی و اقتصادی برای استثمار و استعمار دیگر انسان‌ها سوء استفاده‌های بسیاری کرده‌اند، تا جایی که امروزه آن قدر که بشر از سلاح‌هایی نظیر بمب‌های اتمی و شیمیایی و موشک‌های دوربرد وحشت و نگرانی دارد از هیچ چیز دیگری در تاریخ گذشته خود نگرانی نداشته است. با توجه به این‌که در فرهنگ سیاسی جهان متجدد غالباً اخلاق و دین و معنویت جایی ندارد بلکه ملاک سلطه‌طلبان برای انجام هر عملی صرفاً منابع کوتاه یا بلندمدتشان است از این رو خطر و بحران جدی و بزرگ جهان کنونی را تهدید می‌کند، چون سلاح‌های کشتار جمعی در اختیار کسانی قرار دارد که به هیچ چیزی جز منافع خود و دوام سلطه‌شان بر همه ملل و ممالک نمی‌اندیشند. با توجه به چنین سیاستی، وجود و جریان تروریستی فوق‌الذکر لازم به نظر می‌رسد،

از قدیم ممتاز می‌کند حداقل دو چیز است؛ یکی گستردگی دامنه آن است، یعنی قدرت و وسعت تخریب آن به خاطر ابزارهای مدرن اصلاً قابل قیاس با پدیده ترور در دوره قدیم نیست، چون با این ابزارهای جنگی و تخریبی مدرن، می‌توان منطقه وسیعی را ویران نمود و تعداد زیادی از انسان‌ها را به هلاکت رساند. دوم، هدف آن، به این معنا که اگر در گذشته هدف از عملیات تروریستی، فقط حذف فیزیکی مخالفان بوده است و بنا ناپودی آن‌ها عملیات تروریستی به پایان می‌رسید، در دنیای جدید و خصوصاً در جهان امروزی نه تنها مخالفان بلکه بقیه انسان‌ها نیز هدف عملیات تروریستی واقع می‌شوند و از آن‌جا که به واسطه پیشرفت علم و تکنولوژی جدید، پیش‌بینی اهداف و منابع بلندمدت نیز امکان‌پذیر شده است، لذا برای این‌گونه عملیات تروریستی حد یقینی وجود نداشته بلکه هرگاه اهداف و منافع کوتاه یا بلندمدت قدرت‌طلبان و سلطه‌جویان اقتضا کند، حرکت‌های تروریستی رنگارنگی را به راه می‌اندازند. البته سیاست جهان امروزی نیز که اغلب از تعالیم معنوی و اخلاقی به دور است، می‌تواند محرک و خاستگاه تروریسم دولتی و غیردولتی باشد.

۷. در جهان کنونی به طور کلی می‌توان به دو جریان تروریستی اشاره کرد، یکی جریانی که ریشه در قدرت و حاکمیت دارد، به این معنی که صاحبان قدرت و حکومت برای تحقق اهداف و منافع کوتاه یا بلندمدت خود، در مقیاس محدود یا وسیع اقدام به عملیات تروریستی می‌کنند. دوم، جریانی که ریشه در ضعف و محرومیت دارد، به این معنی که قوم یا ملتی به خاطر عدم توانایی برای رویارویی مستقیم با متجاوزان و غاصبان، به عملیات تروریستی اقدام کند و شاید نام مقدس دفاع از وطن یا حقوق خویش را به آن بنهد. وجه اشتراک هر دو جریان تروریستی تحقیر مقام انسانیت و غفلت از معنویت است و این امر آشکارا با ادعای بلندپروازانه بنیانگذاران عصر جدید منافات دارد که انسان باید غایت

جهانی شدنِ تجدد، خواه یک پروسه باشد یا یک پروژه، خواه جبری باشد یا اختیاری، شکی نیست که برای همگان مطلوب و ایده‌آل نخواهد بود

اوج خود می‌رسد و وقتی بشر گوهر اصیل خویشتن را به دست فراموشی سپارد دیگر نمی‌تواند مدافع و محافظ مقام و منزلت انسانی باشد و برای انسان‌ها از حیث انسانیت جایگاه ویژه‌ای قائل شود و در تمام رفتارها و گفتارها و در همه صحنه‌ها و لحظه‌ها انسانیت را غایت شمرد آن چنان‌که کانت توصیه می‌کرد.

۹. جهانی شدنِ تجدد، خواه یک پروسه باشد یا یک پروژه، خواه جبری باشد یا اختیاری، شکی نیست که برای همگان مطلوب و ایده‌آل نخواهد بود، چون هر چند ممکن است که در چنین جهانی مشترکات بسیاری برای مردم جوامع مختلف حاصل شود و مثلاً بسیاری از وجوه اختلاف نظیر زبانی و علمی و سیاسی و هنری و ورزشی از بین برود ولی اختلافات بنیادی نظیر اختلاف در زمان، آداب و رسوم، فرهنگ و خصوصاً چگونگی تفکر، به قوت خویش باقی می‌ماند و آنچه باعث بحران و آشفتگی در چنین جهانی می‌شود، نادیده انگاشتن این‌گونه تفاوت‌ها و یا مبارزه با آنهاست. چنین جریانی می‌تواند برانگیزننده و تقویت‌کننده تروریسم باشد. البته ایجاد وحدت و یک‌پارچگی بین همه افراد یا جوامع بشری، هم‌زبانی آن‌ها و برابری و یکسانی آن‌ها از لحاظ امکانات زندگی و به طور خلاصه متحدالشکل شدن وضعیت فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و علمی آن‌ها، با عقل و منطق منافاتی نداشته و چه‌بسا که مطلوب و ایده‌آل هم باشد، ولی نکته مهم این است که آیا به‌راستی چنین چیزی امکان وقوع دارد؟ و آیا همه کاروان‌های بشری، هم‌زمان و به طور یک‌سان به مقصد مورد نظر می‌رسند؟ شک نیست که پاسخ این پرسش‌ها منفی است؛ چون درخصوص پرسش نخست باید گفت تا زمانی که بشر از خودبیگانه است و مجذوب و مستغرق در قدرت و ثروت است، بی‌شک سلطه‌جویی‌ها و بهره‌کشی‌ها همچنان ادامه خواهد داشت و تا مادامی که سلطه‌جویی‌ها و بهره‌کشی‌ها ادامه دارد، برابری و عدالت و وحدت میان همه جوامع یا ملل، خواب و خیالی بیش

مگر آنکه در سیاست جدید تحولی صورت گیرد.

۸. شاید بسیاری از انسان‌ها از حادثه جهانی شدنِ تجدد راضی و خشنود باشند و آن را حادثه‌ای مبارک و میمون تلقی کنند که در پرتو آن نظم جهانی برقرار شده است و همه انسان‌ها به‌آسانی می‌توانند از دستاوردهای صنعت و تکنولوژی جدید بهره‌مند شوند و در آن همه امکانات پیشرفت و تکامل بشری به طور یک‌سان در اختیار عموم مردم جهان قرار می‌گیرد و به اصطلاح محدودیت‌ها و کمبودهای جوامع مختلف با ایجاد دهکده جهانی به آسانی از بین می‌رود و بشر به آرزوی دیرینه خویش یعنی آزادی، دموکراسی، برابری حقوق زن و مرد، و از بین رفتن تبعیض‌های نژادی و قومی می‌رسد و به عبارت بهتر، به بهشت وارد می‌شود. ممکن است به راستی چنین باشد ولی کسانی که دقیق و تیزبین هستند می‌پرسند که چنین بهشتی چگونه و به چه قیمتی ایجاد می‌شود و آیا این بهشت، مطلوب بالذات است یا بالعرض، به این معنی که سردمداران جهان، چنین بهشتی را به خاطر تمهد به اصل انسان‌محوری و ایجاد رفاه و آسایش برای همه اینای بشر ایجاد می‌کنند و با صرفاً به خاطر تحقق و تضمین منافع کوتاه و بلندمدت خود؟ شک نیست که به خاطر تمهد به اصل انسان‌محوری و احترام به ارج و مقام شامخ انسانی نیست، والا هیچ‌گونه ظلم و تجاوز و تبعیض و کشتاری در جهان کنونی مشاهده نمی‌شد. پس به خاطر حفظ و تداوم منافع است که با معادلات اقتصادی دقیق خود، آن را تشخیص می‌دهند و اگر زمانی احساس کنند که منافع کوتاه و بلندمدت آن‌ها حفظ نمی‌شود مگر آن‌که این جهان به اصطلاح بهشت‌گونه را به جهنم تبدیل کنند، چنین خواهند کرد کما این‌که چشمان انسان‌های حقیقت‌بین، بهشت ظاهری کنونی را جهنم واقعی می‌بیند و در جهان دهکده‌ای آتش چنین جهنمی هنوز شعله‌ورتر می‌شود. چون در حقیقت، فروافتادگی و استغراق بشر در معادلات سیاسی و اقتصادی و تجاری به مراتب بیش‌تر می‌شود و از خود بیگانه شدن و خویشتن را به فراموشی سپردن، به

نخواهد بود و در چنین وضعیتی طبیعتاً جنگ‌های گوناگون چه از نوع تهاجمات نظامی و چه از نوع حملات تروریستی همچنان شعله‌ور خواهد بود. درخصوص پرسش دوم نیز باید گفت، به فرض که همه کاروان‌های بشری، ره به سوی مقصدی واحد داشته باشند که همانا جهانی شدن تجدد است ولی از آنجا که نقطه آغاز حرکت آن‌ها یکسان و واحد نیست، پس حتی در صورت یکسان بودن سرعت آن‌ها، باز همزمان به مقصد نمی‌رسند و به ناگزیر، از این حیث نیز وجود اختلاف، امری ضروری است اختلافی که چه بسا به جدال خونین منتهی شود. به هر حال جهانی شدن خواه یک روند تاریخی و امری ضروری تلقی شود یا طرحی از جانب متولیان سیاست جهانی، هیچ‌گاه به مرحله سکباتی و عدالت و وحدت میان اقوام و ملل مختلف منتهی نخواهد شد. در نتیجه، پدیده تروریسم در تجدد جهانی شده نه تنها محو نشده بلکه ممکن است شدیدتر از آن چه اکنون هست، ظاهر شود.

۱۰. شاید پرسیده شود که مگر ترور، ظلم، تبعیض، تجاوز به حقوق دیگران و از خودبیگانگی بشری، مختص دوره جدید و دنیای معاصر است و مگر در سراسر تاریخ بشری این امور وجود نداشت؟ پس چرا نسبت به جهان کنونی حساسیت ویژه وجود دارد و آن همواره به خاطر این امور مورد نکوهش قرار می‌گیرد و از نظر بعضی به عنوان جهان جهنمی توصیف می‌شود، در حالی که جنبه‌های مثبتی نیز نظیر آزادی، تساوی حقوق زن و مرد، دموکراسی، انضباط فردی و اجتماعی، تفکیک قوای سه گانه جامعه و مهم‌تر از همه، ابزارهای رفاهی مدرن که محصول علم و تکنولوژی جدیدند، در جهان کنونی یا دهکده جهانی وجود دارد؟ در پاسخ می‌توان گفت سخن بر سر آن نیست که دوره‌های گذشته تاریخ بشری، مطلقاً مبرا از ترور و تجاوز و کشتار بودند و فقط در دوره جدید و معاصر این امور پدید آمدند، بلکه سخن بر سر این است که دوره مدرن بر بنیاد این نگرش و ادعا پدید آمد که انسان بماهو انسان باید محور جهان قرار گیرد و با این طرح نو، دیگر به همه رنج‌ها و مصیبت‌ها و کشتارها و ستم‌ها برای همیشه خاتمه داده شود. شک نیست که اگر هیچ چیزی مختص دوره مدرن نباشد، لاف‌های اومانستی و طرح نوینی که در آن انسان باید بر صدر نشیند و قدر ببیند، به آن اختصاص دارد و مسأله نیز همین است که این طرح نو عملاً با شکست مواجه شده است. علاوه بر این، هرگونه تفکری که بنیاد دوره‌های گذشته تاریخ بشری را تشکیل می‌داد، خواه تفکر اسطوره‌ای بوده باشد یا دینی و غیره، به هر حال برای اعمال و رفتارهای قبیح بشری حد و مرز معینی را تعیین می‌نمود و ظلم و تجاوز و غیره حد یقینی داشت

در حالی که در دوره جدید، هیچ گونه حد یقینی برای ظلم‌ها و تجاوزها و سلطه‌جویی‌های سیاست‌پیشه‌گان جهان وجود ندارد، چون در تمام صحنه‌ها و لحظه‌ها فقط به منافع کوتاه یا بلندمدت اقتصادی خود می‌اندیشند و در رقابت‌های اقتصادی و تجاری آن‌ها غالباً معنویت و اخلاقی یافت نمی‌شود تا در موارد مختلف حالت بازدارندگی داشته باشد و حد یقینی را مشخص کند، بلکه معتقدند که هدف، هرگونه وسیله‌ای را توجیه می‌کند، یعنی امروز متولیان قدرت و سیاست، در صورت لزوم هرگونه عمل غیرانسانی و هرگونه تجاوز و تبعیض و کشتاری را اگر منافع تجاری و اقتصادی آن‌ها اقتضا کند مجاز می‌شمارند و چه بسا که هرگونه تروریسمی را پرورش داده و تقویت کنند.

۱۱. ممکن است علاقه‌مندان به وضعیت کنونی جهان یا طرفداران مدرنیته، مخالف مطالبی باشند که در این مقاله بیان شده است و دوره مدرن را دوره بلوغ فکری بشر تلقی کنند که با جهانی شدن جهان به اوج خود می‌رسد و وجه متمایز این دوره را همانا نقادی و خودگرایی و خصوصاً خودبنیادی انسان بدانند، چون نقد و عقل دو رکن اصلی تمدن جدید غرب تلقی می‌شود و همین امر مانع از بروز و ظهور حکومت‌های خودکامه و جوامع بسته می‌گردد، از این رو، دوره مدرن و خصوصاً دوره جهانی شدن جهان را دوران طلایی تاریخ بشری قلمداد کنند؛ دورانی که بشر، دیگر اسیر موهومات و خرافات نیست، دورانی که از سلطه تعصبات و اعتقادات دینی اختلاف‌برانگیز و تفرقه‌افکن رها شده است و فقط بر اصل انسان‌مداری در سراسر جهان و نیز بر اصل خرد جمعی در حوزه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی تکیه می‌کند.

در پاسخ به آن‌ها می‌توان گفت که اگر انصاف را رعایت کنید، در آن صورت می‌پرسیم که آیا در دوره جدید غرب از آغاز رنسانس تا اواخر قرن بیستم، به راستی ترقی و تکامل انسان و انسانیت را در غرب می‌بینیم؟ و آیا تمام تلاش‌های غرب این بوده است که جهان، وضعیت و ساختاری پیدا کند که در آن سعادت و خوشبختی عموم انسان‌ها تأمین شود؟ و آیا هدف آن‌ها از استعمارگری‌ها و نژادپرستی‌هایشان این بود که انسان‌های شرقی و آفریقایی و بومیان آمریکایی، حقیقت انسانی خویش را بازیابند و از این کشف بزرگ غرب تقدیر و تجلیل کنند که انسان بماهو انسان، صرف نظر از این‌که سیاه و سفید و سرخ باشد، و صرف نظر از این‌که اروپایی و آسیایی و آفریقایی باشد، باید مدار و محور جامعه و جهان باشد؟ آیا به راستی باید به غرب آفرین گفت که تنها دغدغه‌اش در دوره جدید که در طول چهارصد سال به نمایش گذاشته است، فقط دغدغه انسان‌محوری و دموکراسی و رعایت حقوق بشر

در سراسر جهان بوده است؟

کاملاً موافقم که در دوره جدید، بشر غربی از بسیاری موهومات و خرافات و تعصبات اسطوره‌ای و دینی رها شده است، ولی در عوض، اسیر چیزهایی شده است که اگر بدتر از خرافات و موهومات نباشد، کم‌تر از آن‌ها نیست نظیر پرستش تکنولوژی جدید و خودباختگی در برابر آن، نژادپرستی، مادی‌گری، دنیاپرستی و غیره و به تعبیر عامیانه باید گفت که اگر بشر، پیش از دوره جدید در چاله افتاده بود، در دوره جدید از چاله به چاه افتاده است، چون اسارت بشر و خودباختگی او در این دوره به مراتب بیش‌تر شده است. و چنین بود که نتیجه از بی‌ارزش شدن برترین ارزش‌ها یعنی نیهیلیسم سخن می‌گوید و در کتاب خود به نام «دانش شاد» داستان مرد دیوانه‌ای را بیان می‌کند که در روز روشن فانوس به دست، به میان بازار دوید و در میان شگفتی مردم بی‌اعتقادی که به تماشای او ایستاده بودند و می‌خندیدند، فریاد برآورد «من در جست‌وجوی خدا هستم» و پس از شنیدن گفته‌های ریشخندآمیز آنان که «آیا خدا گم شده است؟ آیا به جای دیگری سفر کرده و یا از ترس، پنهان شده است؟» به آنان گفت «ما بودیم که او را کشتیم؛ ما تبهکارترین تبهکاران. ما بودیم که زنجیری را که زمین را به خورشید می‌پیوست گسستیم و اکنون زمین به سویی نامعلوم می‌رود. اکنون آیا سرما و تاریکی و نیستی را حس نمی‌کنید؟» مرد دیوانه آنگاه در میان حیرت تماشاگران که به او خیره شده بودند، فانوس را بر زمین کوبید و گفت «من زود آمده‌ام، زمان من هنوز نیامده و این خبر هراس‌انگیز هنوز به گوش مردمان نرسیده است.»^۳

حقیقت این است که اگر بشر، تا آغاز دوره جدید، به فرض که از پی‌آمدهای ناشی از اعتقاد به خدا (Theism) رنج می‌برد و خود را اسیر و محبوس در جهان خدامحور می‌دانست، در دوره جدید از «بی‌خدایی» (Atheism) به شدت رنج می‌برد و در سیاه‌چال مخوف و دردناک تکنولوژی محوری و پی‌آمدهای ناشی از آن که یک نمونه آن توسعه تروریسم است، همواره شکنجه می‌شود.

۱۲. نکته مهم این‌که تا مادامی که بشر در ساختار و وضعیت کنونی جهان به سر می‌برد، ساختار و وضعیتی که در آن تکنولوژی جدید، نقش بنیادی و اصلی را ایفا می‌کند و حرف اول و آخر را می‌زند و تا مادامی که معنویت و اخلاق و انسانیت، در جهان حاکم نشود و تکنولوژی صرفاً ابزاری برای سلطه‌جویی‌های قدرت‌طلبان و بداندیشان جهان باشد، شک نیست که کشتار انسان‌ها چه به دست نظامیان و چه به دست تروریست‌ها همچنان ادامه دارد و چه‌بسا که دامنه آن در دهکده جهانی هنوز گسترش بیش‌تری پیدا کند. چون تا

زمانی که متولیان قدرت و سیاست جهانی هیچ‌گونه چهارچوب معنوی و اخلاقی و انسانی را برای رفتارهای سیاسی و اقتصادی خود نپذیرند، بدیهی است که ظلم و تجاوز و فزون‌طلبی آن‌ها نیز قابل کنترل نخواهد بود و در آن صورت اقشار مختلف مردم جهان به دلایل مختلف، و به هر طریق ممکن با آن‌ها به مبارزه و جدال خونین برمی‌خیزند، خواه در دهکده جهانی، دموکراسی حاکم باشد یا هر نظام دیگری.

به هر حال بحران و آشفتگی و بی‌سروسامانی جهان کنونی تا حدی است که نه تنها ملاً عمر و ملاً آسامه و نظایرشان؛ بلکه حتی یک روستایی ثروتمندی که در نقطه دوری از فلان کشور عقب‌مانده زندگی می‌کند، تهدید بسیار جدی برای آن محسوب می‌شود، چون مثلاً همین روستایی دور افتاده ممکن است موشک دوربرد تهبیه کند و بر قلب آمریکا فرود آورد و یا سموم کشته‌نده استشمامی را با نامه‌های پستی به کاخ سفید یا سرخ یا هر جای دیگری ارسال کند و همه آن‌ها را هلاک کند. این، ظلمت و یا جهنمی است که شاید اندک کسانی آن را به روشنی حس کنند. «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمر»

پی‌نوشت:

۱. بسیاری از متفکران دینی چه مسیحی یا مسلمان و غیره نظیر پاپ لیوی سیزدهم، کاپلستن، رنه گنون و کورین و ژیلسن و دیگران، چنین‌گرایشی داشتند.
۲. طرفداران اصالت تاریخ و جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و ریاضی مانند امیل بریه، راسل، گنت، دورکیم، فروید و نظایر اینها، چنین‌گرایشی داشتند.
۳. درآمدی به فلسفه، نوشته دکتر میرعبدالحمین بقیت‌زاده، ص ۲۲۹.

